

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights	حقوق بشر
--------------	----------

ناتور رحمانی
۲۵ فبروری ۲۰۱۳

از لاله ها ، ستاره ها
از زخم ها ، شراره ها
۵

وما دیدیم رفیق
در آن دخمه ، در آن زندان
وقتی ،
چریک های زخمی پیکار ، شعر می سرودند
شعر مقاومت و ایثار
کس های دیگری ذهن خنثای شان را
از دهلیز های آمریت سیاسی
آنطرف دیوار بلند زندان می کشیدند .
و زمانی که به آنطرف رسیدند
پای به مرداب « سیاست روز » گذاشتند
ولجن آلود گردیدند
آنها با دشمن های مردم
از جنس خلقی و پرچمی
طالب بی دانش تاریخ زده
و جهادی شریر تر دامن
همبستر شدند
دریغ و درد !
چه بدجنس و بی مقدار !!
و چه سبک سرانه و بی ننگ
مست از شراب چپاول

کاخ نشین و آله دست اشغالگران گردیدند

و فراموش کردند

عهدی را که با خلق ها بسته بودند

آن چپ نما های نماز گزار

آن نماز گزار های چپ نما؟!!

آن سست عناصر آنجا هم

در همان آمریت سیاسی زندان

با دادن تعهد و پیمان ننگین

سخن چین و غماز و نماد شدند

و زیر بال بسته کیوترهای عاشق

مودیان می لولیدند

تابرای منفورترین جاسوس های دوران

خبرچینی کنند

همه می دانند رفیق

که آنها با همان تعهد خاینانه

در بیرون هم تعبیه شدند

درست برابر با طرح دشمن های میهن

این لژن ها

به خاطر استخوان شکنی های بیشتر

مغشوش ساختن فضای مبارزه

و ترور شخصیت های سیاسی پاکستان

هرازگاهی

هرزه درائی می کنند

نفرت انگیز این که در هرکجا

سر و گردن این وجدان مرده های جاسوس

در موقف و موقعیت های مختلفی

دیده می شود .

مگر رفیق ، من می دانم

که تو م بدانی

انقلابیون برای نیل به یک هدف عالی

به پیش می روند

و از این قلاده به گردن ها

فقط چوچو و غوغوی چندی آوری

باقی خواهد ماند .

به یاد داری هم‌رمز آشنا ؟
 در آن دوران همه هراس داشتند
 از سایه های هول
 از سایه های خود
 از باز پرس و شکنجه
 از جلادهای ملوث به هزاران پلیدی
 از خادبست ها و چاکرهای روس و
 همه جا جال هموار بود
 جال و طنفروش های چموش
 آن موزی های بدتر از موش
 بلی ، در آنوقت ، همه دیوار ها موش داشتند
 و موش ها گوش
 که مبادا گفته باشی :
 « مرگ بر نوکران روس »
 « این دشمن های سوگند خورده مردم »
 « مرگ بر وطنفروش های خلقی و پرچمی »
 به یادت است آن شکنجه گاه ها ؟
 بگو ای دوست ، ای آشنا !
 بگو از (صدارت ، شش درک)
 (افشار و ده دانا ، و کجا و کجا)
 بگو از صدها شکنجه گاه
 سازمان های اولیه ، نواحی حزبی
 که چون کوره های استخوان سوز (هیتلری)
 در سراسر کشور
 مثل یک عنکبوت (سرخ)
 برای مکیدن خون انسان
 به جرم آزادیخواهی
 تار تنیده بودند
 بگو از آنهایی که در خلوت یک لحظه
 در یک محکمه قلابی صحرائی تیرباران
 و به گورهای دسته جمعی
 سپرده شدند ؟!
 بگو از ضربات چوب و میله و کیل
 که همه را با تن شقه شقه و خونبار خود
 آزمودیم

بگو از آن انبُرهای ناخن کش
بگواز آن ماشین های برقی
که چقدر خون از حلق ما برون می کشید
به یادت است ؟
آنوقت سکوت ما
آن موش های موزی خادیست را
دیوانه می ساخت

ما....

در آن شب های تیره بغض آلود
در آن شکنجه گاه ها
زیر رکبار مشت و لگد و دشنام
آن روسپیان

می دانستیم

که شهر ها و روستا ها
با یک پر خاش خودجوش
یا سازمان یافته
می رود تا گور استعمار را برکند
ما می دانستیم که "در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است"

ما تصور می کردیم

که چریک زخمی برگشته از سنگر

از کوچه ها

و کوچه باغ های خالی و خاموش

به دیدار یاران می رود

و مادر ها

برای گور نا پیدای فرزندان نامراد شان

درون پیله تاریک شب

گل های ابریشمین می بافتند

و زنها

زن های قهرمان تاریخ سیاه مُلک

با دست های زخمی شان

از پیکر مشبک کاج ها ، نارون ها

مرمی روس ها را برون می کردند

و در تنور بربادی خانواده

برای مرد های اسیر و زندانی شان

برای روز پایواری
نان می پختند
آنها ، آن رزم آوران عقب جبهه
در زمستان های سنگ سخت
و یا روز های تموز آتشبار
روز های پایواری
با هروسیله ممکن
و با هزار مشکل و دلوایسی
برای دیدار ما به زندان پلچرخ می آمدند .
و هراس هر لحظه با کینه ، قلب شریف شان را
می جوید

که اگر کالا یش را نگیرند
اگر او نباشد
اگر او را
زبان شان نمی گشت که بگویند :
" اگر او را اعدام کرده باشند "
وقتی از دروازه دولی می گذشتند
انواع اهانت و تحقیر را
تجربه می کردند

وای !!
آنها برای رسانیدن دو نان
چقدر منت (دُنان) را می کشیدند

ببین رفیق ، چنین بود راه مبارزه
برای نام ، برای ننگ
برای کسب آزادی ، درجنگ
دراین جنگ کی برنده شد ؟
کی بازنده ، و کی تسلیم طلب
کی چرکین صورت ماند
و کی مشعل فروزان را از رفیقی به رفیقی
امانت داد ؟؟

خوب به یاد دارم
وقتی پارچه ابلاغ مارک دار را به ما دادند
در آن نوشته بود :

« تو (...) عنصر ضد انقلاب

مطابق ماده چند و چند

به اساس حکم محکمه اختصاصی انقلابی؟!

به شانزده سال حبس محکوم شدى »

ويا تو (...)

و تو (...) و تو (...)

آنگاه ، ما همه

به ريش آن دژخيم خيال پرداز

مستانه خنديديم

زيرا مى دانستيم

که (کودتای بدفرجام)

شانزده سال عمر نخواهد کرد

و چنين شد

هنوز نيم ويا کمتر ز نيم شانزده سال را رفته بوديم

که " انقلاب برگشت ناپذير ثور ؟! " شان

به پندار کودتایى هاى رويونيست

که ورد زبان شان بود :

" نخواهيم برداشت گامى به پس " .

ديديم و شنيديم که چسان

آن شوونيزم اشغالگرى غول پيکر

که در بطن چرکينش پرورانيده بود

باند پر زکين خلق و پرچم و خاد را

مفتضح شد، هزيمت کرد با رسوائى

از سرزمين اسکندر شکست و چغتای کش وانگريزشکن

ما خوب مى دانيم

که اين پيروزى

به بهای مبارزه ، قيام

مقاومت و طغيان فرزندان جانباز ميهن

نصيب خلقيهاى افغانستان گرديد

آزاديخواهانی که از چهار سمت

برای نجات ميهن در یک صف ايستادند

مگر دريغ و درد که فريبکاران ترفند باز

ريزه خواران شبکه هاى جاسوسى «پشاور و مشهد و...»

طبل پيروزى را به نام خود زدند ؟!

و فرشته آزادی را
به پای اشغالگر دیگر
ابر قدرت دیگر
قربان کردند
و حالا این لجن های وطنفروش
در همراهی لشکر متجاوز دیگر
با آرایش دیگر
خفاش وار
خون ملت را می مکند
وبا تبنای مافیای جهانی
کشور را تاراج می کنند
ما آنها را از سالها پیش می شناسیم
ما قبر بدون سنگ و بدون نام آنان را
در جایگاه اصلی شان
در میان اراذل و اوباشان و دزدان و آدمکشان
می شناسیم

آشنا ! همزنچیر زندانم
حال که لحظه ها با شتاب می گذرند
زخم های مقدس آن دوران ، هنوز هم
برپیکر مان داغ و نشان دارد
هنوز هم از هر جدار آن شعله و خون
فوران می زند

و؛ اما
این زندگی مارک (ریفوجی)
در لحظه های سیاه و سپید
هستی مارا پیرانه سر می جود
وبه نابودی می کشاند

این تاریخ نگاری نیست
نه ، به هیچ وجه
این شعرگونه ای از یک مثنوی درد
از یک اندوه بزرگ
به وسعت دشت های سوزان قاره ها
و به سنگینی کوههای سرزمین خود ما
از رنج یک ملت برباد رفته است
که هرچه بازش خوانی

تازه می گردد
و هر چه ورقش بزنی
خون می چکد و فریاد
این صداست
صدای من ، صدای تو ، صدای اوست
صدای آن زندانی که جاویدانه شد
و صدای آن زندانی که هنوز هم زندانی است
صدای آنی که در طوفان گم شد
شاید هم این صدا
پژواک آئینه فروش های شهر کورها باشد
که می گویند : آی مردم !
آئینه آورده ایم ، خود را تماشا کنید
مفهوم استعمار و اسارت را
انشاء کنید
گره از این روزگار بد ، از این ادبار
با سرپنجه تدبیر وا کنید
ادامه دارد